

گفتاری از سعید زیبا کلام سکولایسیدنی همین!

از سری ویژه نامه های تحریریه
چهارم مجله سوره
به سردبیری وحید جلیلی
شماره اول

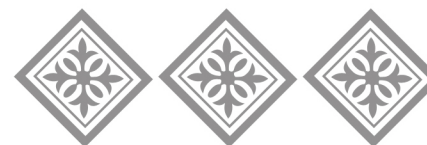


پیشگفتار

ماجرای این قرار است که ما تا قرن پیش، نه دستگاه عریض و طویلی به نام آموزش و پرورش داشتیم نه آموزش عالی و دانشگاهی. هر چه بود در همان مدارس علمی و حوزه های دینی قدیم بود. بعد از این دوره به تقلید از غرب (و گویا به ویژه فرانسه) چنین وزارتخانه هایی را راه انداختیم. طبعاً مفاد درس تحصیلی آنها نیز عمدتاً ترجمه کتابهای درسی و دانشگاهی غرب بود. بعد از انقلاب که مسائلی مثل بازگشت به هویت اصیل اسلامی و توجه به معارف دینی مطرح شد چند تن از بزرگان قوم، بحث وحدت حوزه و دانشگاه را مطرح کردند. شکل ایده آل این جریان این بود که حوزه علمیه ای دانشگاهی و دانشگاهی حوزه ای به وجود بیاوریم و در کنار آن به تولید علم بومی برسیم و... که البته نشد. نشد و در همان حد شعار و تشریفات باقی ماند و فقط در سالروز وحدت حوزه و دانشگاه (یعنی از این سال به آن سال) همایشهایی برگزار می شود و شربت و شیرینی و... انصافاً کمتر زیبا کلام با شجاعت خاصی به موضوع پرداخته و نقدهای اساسی ای وارد کرده است که شنیدنی و قابل تأمل است. زیبا کلام؛ دکترای فلسفه علم از دانشگاه لیدز انگلستان و عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران است. در جزوه حاضر این سخنرانی را پیش رو داریم.

یعنی می خواهم بگویم آن چیزهایی را که به طور موردی به طور منسجم و متحد بدنه حاکی از واقعیت اجتماعی یا جامعه شناسی می دانیم، خود غریبان اصلاً چنین اعتقادی را ندارند! در شرق، این نظر غرب زده هاست که چنین نظری دارند، خصوصاً نظر غرب زده های دانشگاهی و در مواردی نظر غرب زده های حوزوی است! ما چرا این طور فکر می کنیم؟! خود آنها این طوری حلوا حلوا نمی کنند؟! بنابراین، هم کار نکردیم، هم چیزی را که Science یا صلب و ثقل و اتکاء پذیر می دانیم، خود غریبان چنین نگاهی ندارند! بنابراین می توانیم حرکت کنیم. می توانیم گام برداریم. از این جهت می توانیم مانند غریبان، با توجه به معضلاتی که جامعه به آنها مبتلاست و به اتکاء ارزشها و بینشهای اسلامی و بومی مان، شروع به شناختن و شناساندن پدیده ها بکنیم و بعد هم برای رفع، طرد و دفع آنها سیاست گذاری بکنیم. من گمان می کنم که با پاسخ نسبتاً متوسط بسیاری از سؤالات دیگر را هم جواب دادم. البته یک وقت دیگری هم نیاز است که بحث های علم شناسی و علم دینی و ارتباط رشته های فنی و مهندسی را با مباحثی که بیان کردم ذکر کنم.

بنابراین در دانشگاهها اقدامی جدی نشده است. در حوزویان هم تعداد معدودی را می شناسم. با توجه به اقدامات ناچیز صورت گرفته، نباید انتظاری هم داشت. ما تازه در آغاز قصه هستیم. این چنین نیست که بگویم اینها ۱۴۰۰ یا ۲۴۰۰ سال است که تلاش می کنند، نه! این تمدن بسیار جدید است. اجازه ندهید از خستگی و کاهلی شما سوء استفاده شود. این نکته را هم باید اضافه کنم که آیا می دانید رشته جامعه شناسی که امروزه از سر نادانی، در ایران، چه از سوی دانشگاهیان و چه به تبع ما از سوی حوزویان، علم تلقی می شود، غریبان آن را علم نمی دانند؟! می دانید حرفهای یکدیگر را نقض می کنند؟! می دانید که همه مکاتب مختلفی که وجود دارند، هر کدامشان بقیه را رد می کنند؟! می گویند چون علم است، چنین است. در صورتی که علم نیست. از بی اطلاعی و بی خبری ماست که آنها را علم می دانیم. در اقتصاد فکر می کنیم که یک بدنه منسجم، هم ساز، متحد و مقبول عام است! عملاً این طوری نیست. این تفکر ناشی از بی خبری و جهل ماست.



سایر جزوات جنبش عدالتخواه دانشجویی را می توانید از طریق تماس با دفتر مرکزی جنبش در تهران تهیه کنید، لیست برخی از جزوات جنبش در پی آمده است:

- جبهه انقلاب فرهنگی (وحید جلیلی)
- برگزیده سرمقاله های مجله سوره
- شاخصه های اصولگرایی (مقام معظم رهبری)
- مفسر اسلام ناب (چکیده و ناگفته های استاد شهید مرتضی مطهری)

تلفکس جنبش: ۸۸۹۳۸۸۲۱



موضوع بحث ما، وحدت حوزه و دانشگاه است. پیشاپیش لازم است به دوستان عرض کنم که نظراتم در این زمینه قدری نسبت به آنچه که شما تا به امروز در محافل مختلف دانشگاهی و حوزوی راجع به این موضوع شنیده‌اید غیر متعارف و متفاوت خواهد بود. اولین و مهم‌ترین سؤالی که مطرح است این است که وضعیت وحدت حوزه و دانشگاه در حال حاضر چگونه است؟ این مسئله محوری‌ترین سؤالی است که ما بدان می‌پردازیم. برای پاسخ به این سؤال، سه محور را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهم: یکی عرصه معرفتی حوزه و دانشگاه و دیگری تعامل فکری و پژوهشی حوزه و دانشگاه و آخرین عبارت است از نگرش و قضاوت رایج و متقابل حوزه و دانشگاه و اینکه حوزویان و دانشگاهیان نسبت به یکدیگر چه نگرش و قضاوتی دارند.

ابتدا به محور اول، یعنی عرصه معرفتی حوزه و دانشگاه می‌پردازیم. در ابتدا لازم است به این مسئله بپردازیم که حوزه‌ها یا عرصه‌های معرفتی در حوزه‌های علمیه چه هستند؟

پاسخ به این سؤال دشوار نیست. عمدتاً فقه فردی و قدری هم فلسفه اسلامی - که پسوند آن مهم است - در این عرصه جای دارند. به‌رغم تأثیری که حضرت امام (ره) داشتند و به رغم تأکيدات مرحوم شهید مطهری و علامه طباطبایی، درس فلسفه اسلامی جزء دروس اجباری طلاب و حوزویان نیست و عمومیت هم ندارد. این افراد که از شخصیت‌های حوزوی بودند و زنه فلسفی‌شان کمتر از وزنه فقهی‌شان نبوده است. به واسطه تأثیر این بزرگواران و سایرین، مقدار کمی از فلسفه اسلامی در حوزه، عمومیت دارد ولی قبلاً همین اندازه هم در حوزه‌ها نبود. یعنی اگر کسی وارد حوزه‌های علمیه بشود ممکن است مطلقاً از فلسفه چیزی یاد نگیرد. البته اگر خودش مایل باشد می‌تواند به کتابخانه برود یا اینکه استادی پیدا کند و سالها زحمت بکشد و کار کند که آن یک بحث دیگری است. یعنی آنجایی هم که فلسفه کار می‌شود در برخی مدارس، ممکن است استادی باشد که به فلسفه تعلقی داشته باشد کلاس درسی هم داشته باشد و هیچ اجبار و الزامی هم برای ایشان نباشد. در واقع آنجا هم فلسفه اسلامی تدریس می‌شود. حالا همین سؤال را درباره دانشگاه مطرح می‌کنیم که حوزه‌های معرفتی در دانشگاه چه هستند؟ فکر می‌کنم عناوینی را که بر می‌شمارم، مشکل را حل خواهد کرد و خیلی واضح و روشن، مقصودم را در خواهید یافت: علوم طبیعی، فنی مهندسی، علوم اجتماعی و علوم انسانی. من علوم انسانی را از علوم اجتماعی جدا می‌کنم و این خلط رایجی که در دانشگاه‌ها و هم در حوزه‌ها وجود دارد، یک خلط واقعاً ویرانگر و رقت‌انگیزی است. علوم انسانی جدای از علوم اجتماعی است و این دو حوزه متفاوت از یکدیگر هستند. علوم اجتماعی همانگونه که از نامش برمی‌آید عبارت است از جامعه‌شناسی و خانواده‌اش - علم جامعه‌شناسی خانواده بزرگی است و در دسته علوم اجتماعی قرار می‌گیرد، علوم سیاسی و خانواده‌اش، اقتصاد و خانواده‌اش و در برخی موارد، روانشناسی اجتماعی هم جزء علوم اجتماعی قرار می‌گیرد.

نکته مهم این است که نویسندگان اولین نوشته‌ها در این رشته، هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند که این ماجرا و این آثار به یکی از آثار کلاسیک و ماندگار جامعه‌شناسی و اقتصاد تبدیل شود. آنها نظریه‌پردازی می‌کردند و روی موضوعی کار می‌کردند مانند تقسیم کار اجتماعی. این آثار بعداً جامعه‌شناسی نام گرفت. اقتصاد امروزی مربوط به هزار سال پیش نیست مربوط به قرون اخیر است. فیلسوفانی راجع به ثروت به تأمل نشستند، آثارشان زمینه‌ساز چیزهایی شد که بعدها در قرن بیستم علم اقتصاد نامیده شد.

اگر طی بیست و شش هفت سال گذشته یا در سی یا صد سال گذشته کاری نکردیم، کار خاصی نکردیم و قدمی برنداشتیم، برای این است که باور نداشتیم که می‌توانیم چنین کاری بکنیم. فکر کردیم جامعه‌شناسی غربی، جامعه‌شناسی است و جامعه‌شناسی اسلامی یا غیر اسلامی نداریم. مگر امروزه، خلیلهای این حرف‌ها را نمی‌زنند؟ این باور جدید است که بعد از انقلاب اسلامی، معدود آدمهائی در دانشگاه‌ها و حوزه‌ها متوجه شدند که عجب! اقتصاد و جامعه‌شناسی پر از ارزشهای غربی است. چیزی به نام اقتصاد غربی، جامعه‌شناسی غربی معنا دارد، یک برجسب نفی‌کننده نیست واقعاً این طوری است. بنابراین این خودباوری و این حیات‌شناسی یا دنیاشناسی، فرجام‌شناسی یا آخرت‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی چیزهایی هستند که در هر حوزه علوم اجتماعی و علوم انسانی حضور جدی دارند. این تقدم، تقدم جدیدی است، تقدمی است که عده معدودی از حوزویان و دانشگاهیان متوجه آن شده‌اند. بنابراین درست است در ۲۷ سال گذشته هیچ کاری نشده و به عبارت دقیق‌تر و منصفانه‌تر کار ملموس، قابل اتکاء و قابل ارائه‌ای به وجود نیامده است، اما ببینیم که چقدر تلاش شده است یا چند نفر در حوزه و دانشگاه واقعاً این چنین تلاشی کرده‌اند؟

به زحمت می‌توانم بگویم، چرا که تعداد این افراد از تعداد انگشتان یک دست فراتر نمی‌رود! من آنها را می‌شناسم و این ادعا را دارم و شما نمی‌توانید بگویید که مگر شما چقدر از این ماجرا شناخت دارید یا شناخت شما چه اهمیتی دارد؟ برای اینکه رشته تخصصی من به گونه‌ای است که هر کس در حوزه و دانشگاه می‌خواهد در این زمینه قدم بردارد طبق شناختشان تماسی با من می‌گیرند و می‌گویند که فلانی می‌خواهیم این کارها را بکنیم و در این زمینه‌ها فعالیت بکنیم. خواستیم نظر شما را به عنوان یک روش‌شناس بدانیم. افراد بسیار بسیار انگشت‌شماری در این قصه‌اند. بنابراین، حاصل ملموس و بارز قابل عرضه‌ای ارائه نشده است.

ما کاری در این حوزه‌ها نکرده‌ایم همین طور که در بعضی از حوزه‌های دیگر مانند کشاورزی کاری نکرده‌ایم. ببینیم کجاها کار کردیم و برای آن کار یک عزم ملی بوده است. امروزه هیچ عزمی در این زمینه نشان داده نشده است و کاملاً تعطیل است! منهای حوزه الهیات که حتی در این حوزه هم مثل سابق نیست. حتی الهیات ما تا یک مقداری به طرز واردکننده‌ای به سمت غرب رفته است! نه به این صورت که آگاه باشیم، تعامل کنیم و آنها را بشناسیم. بلکه منتظریم ببینیم اینها چه می‌گویند تا ما هم بپذیریم. جالب اینجاست که صاحبان به اصطلاح معرفت به این شیوه دارند عمل می‌کنند! غالبشان را می‌شناسم.

بنابراین در دانشگاه‌ها اقدامی جدی نشده است. در حوزویان هم تعداد معدودی را می‌شناسم. با توجه به اقدامات ناچیز صورت گرفته، نباید انتظاری هم داشت. ما تازه در آغاز قصه هستیم. این چنین نیست که بگوییم اینها ۱۴۰۰ یا ۲۴۰۰ سال است که تلاش می‌کنند، نه! این تمدن بسیار جدید است. اجازه ندهید از خستگی و کاهلی شما سوء استفاده شود

بگویم که من اطلاع دارم، شما نمی‌دانید، و بعد آن را به آینده محول کنم!



من معتقد هستم که با جوان دانشجو نباید این گونه برخورد شود، لذا صریح و صادقانه می‌گویم که چنین چیزی وجود ندارد. اما مایلیم و حق می‌دانم که بلافاصله اضافه

کنم که آیا می‌دانید جامعه‌شناسی غربی، یعنی جامعه‌شناسی که ما حاق معرفت می‌دانیم، چند سال است که تولید شده و به صورت امروزی در آمده است؟ مهم‌ترین گروه‌های اولیه جامعه‌شناسی در قرن نوزدهم در سالهای ۵۰ - ۱۸۴۰ شکل گرفته است. نکته مهم بعدی این است که نویسندگان اولین نوشته‌ها در این رشته، هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند که این ماجرا و این آثار به یکی از آثار کلاسیک و ماندگار جامعه‌شناسی و اقتصاد تبدیل شود. آنها نظریه‌پردازی می‌کردند و روی موضوعی کار می‌کردند مانند تقسیم کار اجتماعی. این آثار بعداً جامعه‌شناسی نام گرفت. اقتصاد امروزی مربوط به هزار سال پیش نیست مربوط به قرون اخیر است. فیلسوفانی راجع به ثروت به تأمل نشستند، آثارشان زمینه‌ساز چیزهایی شد که بعدها در قرن بیستم علم اقتصاد نامیده شد. اگر علم‌شناسی بخوانید این مسائل برای شما روشن می‌شود. این طوری نبود که کسی مثل آدام اسمیت بنشیند و بنویسد و بگوید حالا من اقتصاددانم. آن فیلسوفان تأمل می‌کنند، بحث و گفت‌وگو می‌کنند، تأملاتشان را بر یک حوزه متمرکز می‌کنند از تأمل بر حوزه‌های اجتماعی و حوزه قدرت، نظریات سیاسی استخراج می‌کنند. در تأملات خود متوجه انسان و رفتارهای انسانی می‌شوند که از آن تأملات روانشناسی پدید آمده است. این طور نیست که از ابتدا، چند صد سال پیش، کسانی به عنوان جامعه‌شناس یا اقتصاددان ... بودند و هر چیزی را که نوشتند یکباره جامعه‌شناسی و اقتصاددان ... شدند.

تمام آثار اولیه‌ای که حکم چشمه‌های جوشان دارد مثل آثار کارل مارکس، امیل دورکیم، هگل

و... جنبه‌های کلی دارد، یعنی در آن، نظریه پردازی انسان‌شناسانه نهفته است یا چنین پیش فرضهایی وجود دارد. بنده به عنوان فیلسوف، اول آنها را یک فیلسوف می‌دانم و بعد به عنوان فیلسوفانی می‌دانم که در زمینه جامعه، اجتماع یا اقتصاد کار کردند. تمام این آثار این گونه‌اند. یک جنبه‌های کلی و مبنایی دارند و بعدها از دل اینها، دیگرانی که در این زمینه تربیت می‌شوند، حرفهای خاص‌تر و ویژه‌تری در می‌آورند و نظریه پردازی می‌کنند. و بعد این ادبیات، کم‌کم با این مبانی و با توجه به معضلات جامعه فرانسه، بریتانیا، ایتالیا و آلمان، مورد بررسی و نظریه‌پردازی قرار می‌گیرد و این اتفاقی است که در غرب افتاده است. این اتفاقات مربوط به چند قرن پیش هم نیست، مربوط به قرن حاضر، گذشته است و حرکت‌های اولیه هم بلااستثنا راجع به اینکه انسان کیست، یا چیست و جامعه چیست، شروع شده است.

وقتی ما آثار کلاسیک و اولیه آن علوم را می‌خوانیم می‌بینیم که فلسفه است. امروزه دانشجویان دوره‌های اقتصاد با آدام اسمیت و دانشجویان دوره‌های جامعه‌شناسی با پدران جامعه‌شناسی کاری ندارند، ولی کلیاتی را از آنها می‌خوانند و از آن به بعد به سراغ فرزندان و جانشینان آنها می‌روند و ادامه آن حرف‌ها را مطالعه می‌کنند. این حرف‌ها یعنی چه؟ یعنی ما به‌رغم تأیید ارزیابی سؤال‌کننده، می‌توانیم با توجه به انسان‌شناسی که از کلام خداوند، سنت و معصومان استخراج می‌شود، در این زمینه‌ها گام برداریم.

اگر طی بیست و شش هفت سال گذشته یا در سی یا صد سال گذشته کاری نکردیم، کار خاصی نکردیم و قدمی برنداشتیم، برای این است که باور نداشته‌ایم که می‌توانیم چنین کاری بکنیم. فکر کردیم جامعه‌شناسی غربی، جامعه‌شناسی است و جامعه‌شناسی اسلامی یا غیر اسلامی نداریم. مگر امروزه، خیلیها این حرف‌ها را نمی‌زنند؟

در حالی که منظور از علوم انسانی فلسفه، تاریخ، فقه، عرفان، کلام، ادبیات، منطق، زبان‌شناسی و... است. علوم انسانی با علوم اجتماعی تفاوت‌های بسیاری دارد که اکنون فرصت بحث در این زمینه نیست.

از این مرور بسیار اجمالی در مورد عرصه‌های معرفتی حوزه و دانشگاه به سرعت و سهولت می‌توانیم نتیجه بگیریم که بخش بسیار کوچکی از علوم انسانی بین حوزه و دانشگاه مشترک است. در واقع دانشکده‌های الهیات، بخش کوچکی از علوم انسانی است که بین حوزه و دانشگاه مشترک است.

در علم تاریخ هم، حوزه، دروس مشترکی ندارد و بخش کوچکی از علوم انسانی در دانشگاه و حوزه هم‌پوشانی دارد اما دروس و گرایشهای آنها یکسان نیستند. یعنی حتی تاریخی هم که در حوزه تدریس می‌شود، تاریخ اسلام است و دیگر اینکه تاریخ صدر اسلام هم اجباری نیست. یعنی شما می‌توانید در حوزه بیست سی سال درس بخوانید و راجع به اسلام کار کنید، زحمت بکشید و فقیه مسلم و متبحری بشوید بدون آنکه تاریخ خوانده باشید! این مسئله کاملاً امکان‌پذیر است و هیچ استعباری برای وقوع آن وجود ندارد. عنوان تاریخ در دانشگاه و حوزه تنها یک اشتراک لفظی است؛ آنجا منظور از تاریخ، تاریخ صدر اسلام است و اینجا در دانشگاه گرچه تاریخ اسلام خوانده می‌شود اما خیلی موضوعات دیگر هم به اسم تاریخ، خوانده می‌شود: تاریخ تمدنها، تاریخ جنگ‌ها و صلح‌ها، تاریخ هنر، تاریخ فنون، تاریخ علوم، تاریخ تکنولوژی، تاریخ آرای اقتصادی و خیلی رشته‌های دیگر مرتبط به تاریخ که در دانشگاه‌ها به آنها پرداخته می‌شود. در حالی که تاریخ در حوزه، فقط به معنای تاریخ اسلام موضوعیت دارد، آن هم تاریخ صدر اسلام، که همین مقدار هم اجباری نیست و از طلاب و حوزویان خواسته نمی‌شود که حتماً باید با فلان استاد و مدرس، درس تاریخ صدر اسلام را بگذرانید، سیره نبوی (ص) را حتماً باید کار بکنید، اصلاً هیچ وجوبی ندارد و کاملاً اختیاری است. اما شاید طلبه‌ای به این موضوعات علاقه‌مند

به‌رغم تأثیری که حضرت امام (ره) داشتند و به‌رغم تأکیدات مرحوم شهید مطهری و علامه طباطبائی، درس فلسفه اسلامی جزء دروس اجباری طلاب و حوزویان نیست و عمومیت هم ندارد.

باشد در آن صورت خودش باید در این زمینه مطالعه داشته باشد. ممکن است با خود فکر کنید که این موارد عادی است و لزومی به مطرح شدن ندارد، اما بعداً نتایجی از آنها خواهیم گرفت که مهم است.

محور دوم بحث ما، تعامل فکری و پژوهشی میان حوزه و دانشگاه است. این محور را سه شاخه می‌کنیم: (۱) همایشهای تخصصی (۲) هم‌فکری و همکاری جهت انتشار مجلات تخصصی (۳) هم‌اندیشی و همکاری در طرحهای پژوهشی.

منظورم از همایشهای تخصصی، همایشهایی است که طی آنها میلیاردها تومان حیف و میل می‌شود. چهار تا چشم آبی و مو بور از خارج دعوت می‌کنیم و فرشهای قرمز برایشان پهن می‌کنیم! شانزده وعده غذا به آنها می‌دهیم و نمی‌دانیم که داریم چه کار می‌کنیم و می‌خواهیم خودمان را خفه کنیم! اینها همان کسانی هستند که اصلاً ملاصدرا یا اسم امام محمد غزالی به گوششان هم نخورده است و اصلاً کاری به اینها ندارند! اصلاً نمی‌دانند ملا هادی سبزواری چی بوده؟! یا کی بوده؟! در بهترین حالت، ابوعلی سینا را آن هم فقط دپارتمانها و مراکز پژوهشی شرق‌شناسی و بعضی از اساتیدشان می‌شناسند و آثارش را می‌خوانند، همان طوری که فرهنگ لغات را می‌خوانند! وگرنه در جریان اصلی فلسفه غرب، ابوعلی سینا که یک صدم و یا حتی یک هزارم، جایی ندارد! بالای منابر و در سخنرانیهای خیلی حرف‌ها زده می‌شود که امروزه کتابهای ابوعلی سینا را باز می‌کنند و بسیار از آن بهره‌مند می‌شوند!!

به سرعت و سهولت می‌توانیم نتیجه بگیریم که بخش بسیار کوچکی از علوم انسانی بین حوزه و دانشگاه مشترک است.

البته بد نیست این قصه‌ها را به عامه مردم بگوییم! اما واقعاً این خبرها نیست! خیلی ساده برای اینکه بدانیم مفاخر و مشاهیر بسیار محترم فرهنگ اسلامی ایرانی، در حوزه‌های فکری معاصر غرب تا چه حد موضوعیت دارند، بهتر است مجلات علمی پژوهشی غربی را بگیریم و در قسمت ارجاعات و پانوشته‌های هر مقاله نگاه کنیم که البته خیلی هم وقت نمی‌گیرد و کار سختی هم نیست. ببینید به چه میزان و تعدادی این اسامی آورده شده یا تکرار شده؟! در فصلنامه‌های علمی پژوهشی در حوزه فلسفه چهار شماره در سال منتشر می‌شود و در کتابخانه دانشگاه امام صادق (ع)، انجمن حکمت و فلسفه، دانشگاه تهران و... هم موجود است، ببینید اسمی از ابن سینا، ملاصدرا، غزالی و... هست یا نه؟ اگر توانستید تعداد قابل توجهی از این اسامی پیدا بکنید، آن وقت هم من حرفهای خود را پس می‌گیرم! اصلاً چنین چیزی وجود ندارد. قدمای غربیها در قرن پانزده تا هفده میلادی، تا حدودی ابوعلی سینا را می‌شناختند اما امروزه ابوعلی سینا در فلسفه و علم آنها جایی ندارد. بعد از ابوعلی سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا، میرفندرسکی، میرداماد، ملا هادی سبزواری و حتی معاصران خودمان علامه طباطبایی جایگاه و موضوعیتی در غرب ندارند.

نه اینکه این افراد بی‌اهمیت هستند، نه! اصلاً چنین منظوری ندارم و شما هم چنین برداشتی اصلاً نکنید. منظورم این است که اینها را نمی‌شناسند و حرفی هم از آنها نمی‌زنند. چون اصلاً برایشان اهمیت یا موضوعیت ندارد. حالا ما چه کار می‌کنیم؟ می‌آییم برای معرفی‌شان، میلیاردها تومان هزینه می‌کنیم! بعد از دو سه روز پذیرایی از آنها با انواع اطعمه و اشربه و... فکر می‌کنیم الان اینها می‌آیند در سه چهار روز باقی مانده، موقع استراحت در هتل استقلال یا هنگام پذیراییها و بازدیدها و گردشها، می‌نشینند و چند مقاله درباره ملاصدرا می‌خوانند! نه اصلاً این طوری نیست. فقط آنها را به اصفهان و شیراز و به گردشهای مختلف می‌بریم بعد هم در فرودگاه مهرآباد، به هر کدام یک جعبه صنایع دستی هدیه می‌دهیم و بدرقه‌شان می‌کنیم!



اما خود همین غریبها که همایش برگزار می‌کنند، همه لبخندهای ما به گریه و خشم تبدیل می‌شود. آن

وقت است که می‌گویید این کار یعنی چه؟! باید عرض کنم وقتی شما در اجلاسهای بین‌المللی مقاله‌ای داشته باشید و در آن اجلاس هزار فیلسوف شرکت داشته باشند، هم بلیت رفت و برگشت، هم هزینه اقامت و پذیرایی را خودتان باید بپردازید! حتی پول چای و قهوه‌ای را که کمتر و کوچک‌تر از یک استکان است و بین برنامه‌ها می‌دهند باید بپردازید! اصلاً این خبرها که در همایشهای خودمان می‌بینیم، آنجا وجود ندارد! حالا این همایشها را با همایشهای علمی و تخصصی که ما برگزار می‌کنیم مقایسه کنید. آن همه ریخت و پاشهای حقارت‌آمیز که به نام ملاصدرا و فلان شخصیت و بهمان دانشمند به راه می‌اندازیم به اسم همایش علمی و تخصصی مفتضح! در اجلاس آنها، هر مقاله تخصصی را سه استاد متخصص ریش‌سفید می‌خوانند و تنها مقالاتی را هم می‌پذیرند که حرف نویی برای زدن داشته باشد. انتخاب این تیم و تعاملی که صورت می‌گیرد، یک دنیا انتخاب است. تعامل فکری بین تیمها که همایشی را برگزار می‌کنند جالب است و همان چیزی است که ما اصلاً نداریم. همایشهای تخصصی ما اصلاً تیم‌دوری ندارد. هر آدم چشم آبی و مو بوری مثل دکتر سکسون، پروفیسور میکسون و هر X و Y که بپذیرد بیاید، ما کلاهمان را به هوا می‌اندازیم و خوشحال و ذوق‌زده هم می‌شویم! چرا؟ برای اینکه می‌توانیم یک لشکر دانشجو را جمع‌آوری کنیم تا آنها هم بیایند در جمع مبهوتان و از ملاصدرا حرف بزنند!

یعنی شما می‌توانید در حوزه بیست سی سال درس بخوانید و راجع به اسلام کار کنید، زحمت بکشید و فقیه مسلم و متبحری بشوید بدون آنکه تاریخ خوانده باشید! این مسئله کاملاً امکان‌پذیر است و هیچ استعбادی برای وقوع آن وجود ندارد.

آیا دخالت حوزه در دانشگاه باعث محدود شدن علم در دانشگاهها نمی‌شود؟ از قضا من عکس این موضوع فکر می‌کنم. فکر می‌کنم به نحوی حوزه باز می‌شود. یعنی حوزه تازه متوجه می‌شود که چقدر عرصه‌های وسیع، تازه و بکر وجود دارد و در عین حال متوجه می‌شود که همین عرصه دانشگاهی حدود و ثغور و خطوط قرمز خودش را دارد.

وقت جلسه، از اینجا شروع کنیم که آیا می‌توانیم بعد از گذشت ۲۷ سال از اول انقلاب، باز از علوم اجتماعی و انسانی اسلامی سخن بگوییم؟ مفروض این سؤال این است که خب، کاری نشده، اتفاقی هم نیفتاده است که فرض درستی است. بنده فرض ایشان را کاملاً تأیید می‌کنم و کاملاً هم موافقم. کار جدی و مهمی صورت نگرفته است. بعضی از مراکز حوزوی هستند که در این زمینه دغدغه دارند. و هم‌تشان این است که در این زمینه گامی بردارند. البته این مراکز معدودند و جریان اصلی حوزه هم این نیست و این گونه تجمعها و تشکلهای به لحاظ مدیریتی و مالی هم بسیار کم‌توان هستند ولی هستند جوانهایی با عزم و اراده که معتقدند باید سازندگی کرد و سالیان سال هم هست که در این جهت فعالیت می‌کنند و تلاش می‌کنند تا گامهایی در این زمینه بردارند و کاری بتوانند انجام بدهند. من صادقانه، بی هیچ نگرانی و هراسی این سخن و مفروض این سؤال را تأیید می‌کنم که گام مهم، جدی و جا افتاده و مقبولی در این جهت برداشته نشده است. صادقانه این را می‌گویم که آدمی نیستم که کلی‌گویی بکنم و

کارشناسی که بدنه سیاست‌گذاری مملکتی در سطح کشوری و بین‌المللی است باید توسط دانشگاهیانی که معرقتهای آنها معرقتهایی است که با هواپیما هلیبرد شده است و از غرب آمده است! این جدایی، این نگاه سکولاریستی باید کاملاً عوض شود. نگاه سکولاریستی که حتی برخی از مراجع تقلیدمان مدافع و تحکیم‌کننده آن هستند، باید عوض شود.

مجری جلسه: بیش از شش سؤال کتبی مطرح شده است که به مباحثی که شما بدان پرداختید نزدیک‌اند. این سؤالها را می‌خوانم و منتظر پاسخ اجمالی شما هستم. ضمناً از شما خواسته‌اند که این سخنان را با مثالهایی روشن تر و واضح‌تر بیان کنید و اینکه می‌گویند جامعه‌شناسی اسلامی، اقتصاد اسلامی، علوم سیاسی اسلامی، منظورتان چه تغییراتی است و چه ارزشهایی را می‌باید در آنها ریزش کنند؟ آنچه که در مورد اقتصاد فعلی کشورمان، به عنوان اقتصاد لیبرال سرمایه‌داری یا مارکسیستی مطرح است، چه ویژگیهایی دارد که باید برداشته بشود و ارزشهای دیگری جایگزین شود؟ اگر ممکن است مثالهایی بزنید تا برای مخاطبان جلسه شفاف‌تر بشود. یکی از سؤالات این است که گفتند آقای دکتر زیباکلام، فرمودید بومی‌سازی علوم، جامعه‌شناسی اسلامی، علوم اجتماعی اسلامی، اقتصاد اسلامی. آیا می‌توانیم پس از گذشت ۲۷ سال از اول انقلاب، از این علوم سخن بگوییم و آیا می‌توانید چندین کتاب در این زمینه معرفی کنید؟ علوم اسلامی و مبانی دینی به چه نحو در این رشته‌ها و دیگر علوم فنی مهندسی می‌تواند ریزش پیدا بکند، مگر نه اینکه این امر مستلزم زمینه مشترک علوم می‌باشد؟ زمینه مشترک بین ریاضیات و فنی با علوم اسلامی چگونه است؟

سؤال دیگر این است که راهکارهای عملی برای اینکه مهندسان وارد بحثهای حوزوی بشوند چیست؟ سؤال دیگر اینکه آیا علم دینی داریم یا می‌توانیم داشته باشیم؟ پیوند بحث وحدت حوزه و دانشگاه با علم دینی چیست؟ آیا علم دینی می‌تواند تأثیری بر بحث وحدت این دو نهاد داشته باشد؟ سؤال دیگر اینکه رابطه جنبش نرم‌افزاری و وحدت حوزه و دانشگاه چیست؟ آیا تقویت یکی منجر به تقویت دیگری می‌شود؟

بعضی از این سؤالها کاملاً بجا و ضروری است و بعضی هم ارتباط وسیعی با هم دارند. با توجه به

یعنی دانشگاهی فکر می کند که این علوم هیچ قید و بندی ندارد آنها آزادند و حوزوی در گیر قالب است و عملش محدود. به عقیده آنان، حوزویان باید در مسیر مستقیم حرکت کنند مثلاً بگویند حلال یا حرام است!

در صورتی که این طور نیست. همه آن معارفی که در دانشگاه می آموزیم یا تدریس می کنیم، حدود و ثغور دارد. شما دانشگاهیان نظریه پرداز و نوآور باید ارزشها و بینشهای خودتان را در علوم فنی و مهندسی و پزشکی و علوم انسانی که آموزش دیده اند، بریزید و کما اینکه این دانشگاهیان نظریه پرداز چنین کاری هم می کنند. حوزویان هم باید با دروس دانشگاهی و معارف دانشگاهی چنین کنند. هر کدام از دروس و معارف حوزه و دانشگاه قید و بندهای خاص خودشان را دارد. این طوری نیست که شما در جامعه شناسی هر چیزی را که خواستید بگویید. علوم سیاسی و دیگر علوم هم همین طور است. یک سری چارچوبهایی وجود دارد چرا که شما به عقیده آنان، دانشگاهیان یا حوزویان ایرانی نمی توانید و نباید نظراتتان را بگویید و هر چیزی را خواستید بگویید. باید ما غربیان برای شما بگوییم! من به کرات گفتم و با کمال تأسف هم تکرار می کنم که باسوادترین اساتید دانشگاهی، کسانی هستند که اصل آثار فرنگی را می خوانند و نه ترجمه اش را. بنابراین مقالات کیهان، اطلاعات، همشهری، شرق و غیره را نمی خوانند. می روند اصل آن کتابها را می خوانند. در واقع این برتری ارزشها و بینشهای غربی را با آن قید و بندهایی که درون این ساختارهای نظری بافته شده است، با همان گره ها و ارزشها و بینشها را خریداری می کنند سی سال در سر کلاسها به نسل دانشجو یاد می دهند. بنابراین تمام رشته های دانشگاهی قید و بندها و حدود و ثغورهای ویژه خود را دارند و با زبان و بیان دیگری این حدود و ثغور احراز و انتقال داده می شود. اینها درست است که حلال و حرام، باطل و واجب، مستحب و مکروه را به کار می برند. اما به زبان خودشان این نوع حدود و ثغور را بیان می کنند. بنابراین این طور نیست که اگر حوزویان وارد بشوند یک بستگی و انجمادی رخ



خواهد داد. من چنین نمی بینم. آنچه که از ورود حوزویان به این عرصه ها انتظار می رود،

ورود عمیقشان است نه ورودی گذرا، سطحی و در سطوح پایین در حد کارشناسی و کارشناسی ارشد. باید تا سطوح بالا به طور مستمر ورود کنند تا کم کم ارزشها و بینشهای بررسی نشده و پنهان شده درون تمام این حوزه های معرفتی دانشگاهی سرازیر شود. از ورود حوزویان این انتظار نمی رود که مهندس شوند، سر ساختمانها بروند و لباس کارگری بپوشند و بعد بگویند که ما هم این طور شدیم و بین حوزه و دانشگاه وحدت حاصل شد. نه باید به لحاظ نظری مرادوخ رخ بدهد نه به لحاظ شغلی. بحث من اصلاً بحث شغل نیست. بحث وحدت معرفتی است. هدف بنده از آن راهکارهایی که بیان کردم اساساً و بنیاناً این است که یک وحدت بسیار مبنایی و ژرف معرفتی رخ بدهد. حوزوی و دانشگاهی ایرانی و مسلمان ببیند که در بخشهایی از رشته های فنی مهندسی، ارزشهایی نهفته است و می توان به جای این ارزشها، ارزشهای اسلامی، دینی، و حیانی و بومی جایگزین کرد. این کار را با مساعدت دانشگاهیان باید انجام داد تا ریزشی صورت بگیرد و این تفکیکها، تمیزها و تبعیضها از بین برود. راهکارهای بیان شده برای این بود که این تمایزات به طور کامل برچیده بشود و مسلمان متخصص گروه فنی مهندسی، متوجه و متفکر و راعی ارزشها و بینشهای دینی تربیت شود. اگر این تمایزات و این لباسها کنار برود و هر دو در این عرصه معرفتی قدم بردارند، وقتی تبعیضها کنار برود، اتفاقاتی می افتد که باید منتظرش بود.

یعنی همین وضعیت فعلی که تقسیم کاری به وجود آمده است و یک سری عرصه ها، عرصه های اجرایی، مدیریتی، سیاستگذاری و علمی شده است و یک سری هم عرصه دین شده است، سکولاریزاسیون یعنی همین. یعنی همین تقسیم بندی موجود سکولاریزاسیون است که بسیاری از دانشگاهیان و برخی از حوزویان بر جسته قائل به همین وضع هستند!

در همایشهای تخصصی، تعامل فکری به طور جدی صورت می گیرد یعنی همین طوری نمی توانید یک سخن یا مطلبی را ارائه کنید. همایش بین المللی شهید مطهری هم که برگزار شده بود از این لحاظ افتضاح بود. برخی از دوستان من اطلاع دارند که بسیاری از مدعوین یک کلام حرف علمی و اصولی درباره شهید مطهری نداشتند! این چه اهانتی است که در این همایشها به شخصیتهای خودمان می کنیم! ما باید در همایشهای تخصصی خود حرف نو داشته باشیم، حالا راجع به هر کسی که هست. برتراند راسل، هیوم، کانت، شیخ مفید، امام محمد غزالی، ملاصدرا، راجع به هر شخصیتی که هست باید مقاله ای ارائه و پذیرفته شود که حرفی جدید در مورد این افراد داشته باشد و منظر و نگرش جدیدی را درباره آن فیلسوف، فقیه، مورخ یا نظریه پرداز ارائه بدهد. در مقایسه همایشهای تخصصی خودمان با غرب متوجه می شویم که در همایشهای تخصصی ما هیچ تعاملی میان حوزویان و دانشگاهیان رخ نمی دهد. یعنی غالباً دانشگاهیان وقتی همایشی را برگزار می کنند، حوزویان نوعاً مورد مشورت و تعامل فکری قرار نمی گیرند. بله! تنها برای افتتاحیه اش، روحانیان را دعوت می کنیم یا پیام فلان روحانی را قرائت می کنیم اما بعد از آن هیچ تعامل فکری شکل نمی گیرد. آنها را دعوت می کنیم برای اینکه شرکت کنندگان تقدسی برای همایش قائل بشوند یا برای اینکه این همایش عنوان و اعتبار و نامی پیدا کند، اما تعاملی رخ نمی دهد. عکس این موضوع هم صادق است. حوزویان هم وقتی به سبک خودشان همایش برگزار می کنند آنها هم همین طور عمل می کنند و نوعاً از دانشگاهیان مشاوره نمی گیرند. البته من استثنائات مد نظر من نیست چون خودم یک پایم در حوزه و پای دیگر در دانشگاه است و از بسیاری از استثنائات هم اطلاع دارم و این طور نیست که بی خبر باشم، اما واقعیت است که جریان متأسفانه همانی است که بیان کردم؛ یعنی اگر روند توزیع رفتاری حوزویان یا دانشگاهیانی را که همایشهای تخصصی برگزار می کنند ببینید در می یابید که تعامل جدی بین آنها رخ نمی دهد.

منظورم از همایشهای تخصصی، همایشهایی است که طی آنها میلیاردها تومان حیف و میل می شود. چهار تا چشم آبی و موبور از خارج دعوت می کنیم و فرشهای قرمز برایشان پهن می کنیم! شانزده وعده غذا به آنها می دهیم و نمی دانیم که داریم چه کار می کنیم و می خواهیم خودمان را خفه کنیم!

منظورم را از تعامل فکری را با یک مثال توضیح می دهم در یک همایش، وظیفه کمیته علمی یا کمیته داوری این است که مقالاتی را که از چند ماه پیش دریافت می شود مورد داوری و نقد علمی قرار بدهند. یکی از بسترهای تعامل این است که هم دانشگاهیان و هم حوزویان برای داوری هم فکری کنند یعنی مقالات را بخوانند و برخیها را بپذیرند و برخی دیگر را رد کنند. با توجه به تخصص اعضا، مقالات خوانده شود و سپس آنها جمع شوند و درباره مقاله با یکدیگر صحبت و تبادل نظر کنند. آن زمان ممکن است نظر استادی این باشد که این مقاله حرف نو یا تازه ای ندارد، اما استاد دیگری هم ممکن است خلاف این نظر را داشته باشد. اگر یکی از این اساتید حوزوی و دیگری دانشگاهی باشد آنها می توانند تعامل داشته و با هم به مباحثه بپردازند. خلاصه اینکه در همایشهای تخصصی، نوعاً و باز هم تأکید می کنم که نوعاً، حوزویان کار خودشان را می کنند و داوران و کمیته علمی خودشان را دارند و دانشگاهیان هم همین طور. بدین صورت تعاملی بین آنها صورت نمی گیرد. دانشگاهها طوری همایش برگزار می کنند که گویی نهادی به نام حوزه وجود ندارد و بالعکس. در موضوع دوم از محور دوم یعنی انتشار مجلات تخصصی نیز عین آنچه که در همایشهای تخصصی رخ می دهد، در این بخش هم رخ می دهد. اما مجلات تخصصی یعنی چه؟ مجلات تخصصی فلسفه، عرفان، ادیان، تاریخ صدر اسلام، جامعه شناسی، طب، تاریخ معاصر، روابط

در مقایسه همایشهای تخصصی خودمان با غرب متوجه می‌شویم که در همایشهای تخصصی ما هیچ تعاملی میان حوزویان و دانشگاهیان رخ نمی‌دهد.

یعنی غالباً دانشگاهیان وقتی همایشی را برگزار می‌کنند، حوزویان نوعاً مورد مشورت و تعامل فکری قرار نمی‌گیرند. بله! تنها برای افتتاحیه‌اش، روحانیان را دعوت می‌کنیم یا پیام فلان روحانی را قرائت می‌کنیم اما بعد از آن هیچ تعامل فکری شکل نمی‌گیرد. عکس این موضوع هم صادق است.

بین‌الملل و علوم سیاسی و... هر یک دارای یک هیئت علمی یا هیئت داوران هستند و غالب این مجلات تخصصی داخلی را اگر نگاه کنید، می‌بینید که در نشریات دانشگاهی، حوزویان به ندرت حضور دارند و بالعکس مجلات پژوهشی حاوی آثار پژوهشی عالمان همان حوزه است و صحبت از دانشجویان یا کارشناسان ارشد نیست. اساتید آن حوزه با بالاترین سطح علمی باید سالها کار کنند تا بتوانند پژوهشهای جدیدشان را در حوزه‌ای ارائه و منتشر کنند. مراسم هفته پژوهش و این گونه بازیها را کنار بگذارید. اینها برای خوردن پول نفت و حیف و میل کردن بیت‌المال است! به این برنامه‌ها کاری نداشته باشید. این کارها مهم نیست. انتشار مجلات تخصصی فوق‌العاده موضوع مهمی است که شما هیچ گونه تعاملی را هم بین اینان نمی‌بینید.

اما زمینه سوم تعامل فکری و پژوهشی حوزه و دانشگاه عبارت است از هم‌اندیشی و همکاری در طرحهای پژوهشی. خیلی مختصر بیان کنم که طرحهای پژوهشی در برخی از موارد، میان دو سه نفر از عالمان حوزه، میان دو نفر، سه نفر تقسیم می‌شود. آنها هم کار را بین خودشان توزیع می‌کنند. تلقی نوآوری این رشد و نقدهای او بر نقد امام محمد غزالی بر فلسفه را مورد بررسی قرار می‌دهند. هفته‌ای یکی دو بار به بحث و تعامل می‌پردازند.

آنها حرفهای این دو نفر را که هشت نه قرن قبل زده‌اند و نقد بنیانی غزالی به فلسفه و دفاع این رشد از فلسفه و حرفهای دیگران درباره آرای این دو را جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل می‌کنند که البته در این مدت کلی حرف زده شده است.

عده‌ای گفته‌اند که این رشد درست گفته، عده‌ای هم گفتند نخیر این طور نیست! چون اصلاً متوجه مواضع و نقادیهایی ویرانگر غزالی نشده‌اند و الی آخر. حالا، دو محقق این پروژه را برداشتند و در واقع می‌خواستند «تهافت التهافت» را نقد و بررسی کنند تا پی ببرند که چطور مغرض بوده است. آنها کاری که می‌کنند این است که کتابهای این دو و حرفهایی را که در این هشتصد نهصد سال اخیر زده شده است با یکدیگر مطالعه می‌کنند و طی یک برنامه هفتگی به مباحثه می‌پردازند. این مسئله به غای پژوهشها و تحقیقاتشان کمک می‌کند. هم‌اندیشی و همکاری در طرحهای پژوهشی همین است که یک نمونه‌اش ذکر شد و البته نمونه‌های دیگری هم وجود دارد. خیلی ساده بگوییم، در این محور دوم - یعنی تعامل فکری و پژوهشی بین حوزه و دانشگاه - و در عرصه سوم، هیچ نوع هم‌اندیشی و همکاری در طرحهای پژوهشی وجود ندارد. مثلاً ما تا به حال ندیده‌ایم که یک استاد دانشگاه در حوزه علوم تربیتی، در بحث جرم‌شناسی یا حقوق خانواده با یک فقیه حوزوی تعامل و هم‌اندیشی جدی داشته باشند و پروژه‌ای را با هم انجام بدهند. مثلاً دانشگاهی مطرح کند که فرانسویان درباره این موضوع خاص این طور می‌گویند و حوزوی هم بگوید که بزرگان ما در این باره این چنین فرموده‌اند و خلاصه اینکه در زمینه یک موضوع خاصی، نظرات مختلف را بررسی کنند. مطلقاً چنین نیست!

محور سوم - نگرش و قضاوت متقابل حوزه و دانشگاه - به این موضوع می‌پردازد که نگرش متقابل حوزویان و دانشگاهیان به یکدیگر چگونه است. موضوع این محور را به دو دسته تقسیم می‌کنیم: یکی قضاوت حوزویان درباره دانشگاهیان و دیگری قضاوت دانشگاهیان درباره حوزویان.

به اعتقاد من، این راهکارهای راهبردی ایجابی برای این است که ضرورتی ندارد این جدایی حوزه و دانشگاه حفظ شود و در واقع برای رفع این جدایی به دست آوردن عرصه‌های کاری جدید بیان شده است. این راهبردها بیشتر در جهت رفع این تمیزها و تبعیضهاست. یعنی همین وضعیت فعلی که تقسیم کاری به وجود آمده است و یک سری عرصه‌ها، عرصه‌های اجرایی، مدیریتی، سیاست‌گذاری و علمی شده است و یک سری هم عرصه دین شده است، سکولاریزاسیون یعنی همین. یعنی همین تقسیم‌بندی موجود سکولاریزاسیون است که بسیاری از دانشگاهیان و برخی از حوزویان برجسته قائل به همین وضع هستند! غالب دانشگاهیان مایل‌اند که سیطره کارشناسی را حفظ کنند. کارشناسی که بدنه سیاست‌گذاری مملکتی در سطح کشوری و بین‌المللی است باید توسط دانشگاهیان انجام بشود، توسط دانشگاهیانی که معرفتهای آنها معرفتهایی است که با هوایما هیلیر شده است و از غرب آمده است! این وضع باید عوض بشود. این جدایی، این نگاه سکولاریستی باید کاملاً عوض شود. نگاه سکولاریستی که حتی برخی از مراجع تقلیدمان مدافع و تحکیم‌کننده آن هستند، باید عوض شود. کاملاً این وضع باید به هم بریزد.

اینکه این دروس حوزوی است و این دروس دانشگاهی، باید این نوع افکار خرد شود و بشکند. باید طوری شود که این دروس به رفع معضلات جامعه خودمان پردازند هم در حوزه و هم در دانشگاه.

الآن ما مشکلات عدیده‌ای داریم مشکلاتی مانند ترافیک، افسردگی، تجاوز به عنف، رانت خواری، فساد مسئولان و غیره. جامعه‌شناسان حوزوی و دانشگاهی، معماران، مهندسان و متخصصان مربوطه باید بنشینند و برای رفع معضلات بحث و بررسی بکنند و راهکار پیشنهاد بدهند.

اینکه فقط مهندسان دانشگاهی بنشینند و راهکار بدهند یعنی چه؟ معمول است که آقایان مجهز به معارف و نظریه‌هایی هستند که غریبان تعریف کرده‌اند. پس ارزشهای دینی و فرهنگی ما در این

میان چه می‌شود؟ آیا ما می‌خواهیم انتحار و افسردگی را با بینشها و ارزشهای غربی حل کنیم؟! در صورتی که چه بسا با توجه به ارزشها و بینشهای بومی و اسلامی‌مان بتوانیم این مشکلات را حل کنیم. اگر قرار باشد وحدتی رخ بدهد و اگر به وحدت این دو نهاد معتقد هستیم، باید این تبعیضها و نگاههای سکولاریستی رفع و طرد بشود. بنابراین، این تقسیم و توزیع کار فعلی که مثلاً حوزه متکفل دین مردم، نماز و روزه و زکات مردم، مستحبات، مبطلات و مکروهات و غیره باشد و دانشگاه هم به دنبال ساختن جامعه باشد چه به لحاظ نرم‌افزاری و چه به لحاظ سخت‌افزاری، باید به هم بریزد. مگر سکولاریسم چیست؟ آیا شاخ دارد و پدیده عجیب و غریبی است؟! سکولاریسم یعنی همین. هر حوزوی که قائل به این وضع است یک سکولار بزرگ و جدی است ولو لباسش لباس پیامبر باشد، با کروات باشد یا بی کراوات با عمامه باشد یا بی عمامه!

آیا دخالت حوزه در دانشگاه باعث محدود شدن علم در دانشگاهها نمی‌شود؟

از قضا من عکس این موضوع فکر می‌کنم. فکر می‌کنم به نحوی حوزه باز می‌شود. یعنی حوزه تازه متوجه می‌شود که چقدر عرصه‌های وسیع، تازه و بکر وجود دارد و در عین حال متوجه می‌شود که همین عرصه دانشگاهی حدود و ثغور و خطوط قرمز خودش را دارد. عموم از بیرون خودشان خیلی متوجه نیستند. حوزویانی که با دانشگاههای برجسته غربی خصوصاً آمریکایی، ارتباط دارند متوجه این مسائل هستند اما قاطبه حوزویان تصورشان این است و حتی این پیش فرض را دانشگاهیان هم دارند که دانشگاهها هر چه گفتند، گفتند. قید و بندی هم ندارند. اصل صورت مسئله‌شان غلط است چه برسد ارزیابی‌اش. اصل صورت مسئله هر دوی آنها هم حوزویان و هم دانشگاهیان غلط است.

هم در حوزه تقوا دیده می‌شود هم در دانشگاه. بی‌تقوایی، جهل و تحجر هم در حوزه پیدا می‌شود و هم در دانشگاه. از این قالبها باید بیرون بیاییم. این یکی از موانع بزرگ وحدت حوزه و دانشگاه است.

همان جایی است که مرحوم مطهری و مفتاح سالها تدریس کردند و مرحوم مفتاح هم همان جا شهید شد و این بحثها هم خواسته همان بزرگواران است.

در این جمع شماری از معاریف و مشاهیر حوزه و دانشگاه حضور داشتند که شما هر روز یک بار یکی از آنان را در تلویزیون می بینید. در آنجا نظراتم را گفتم. این نظرات آنجا خیلی غیر متعارف بود و تقریباً آن روز همان چیزی را گفتم که الان هم گفتم. یعنی این حرفها را در ۲۷ آذر ماه ۱۳۸۲ هم گفته ام. علاوه بر این، چون این جلسه حالت میزگرد داشت، برای هر بحث درباره وحدت و مصداقهای آن تجزیه و تحلیلهای مبسوطی را مطرح می کردم و ثابت کردم که هیچ نوع وحدتی در حوزه و دانشگاه وجود ندارد و آنچه به عنوان وحدت عنوان می شود توهمی بیش نیست. یکی از این مشاهیر یادداشتی برایم نوشت با این مضمون که: «سلام همکار، آیا صلاح است این حرفها را حتی اگر درست هم باشد، در جمع دانشجویان می زنی؟!» بنده اتفاقاً صلاح می دانستم و الان هم صلاح می دانم که این حرفها را برایتان بازگو کنم. بنابراین همین مشی را ادامه دادم تا اینکه میزگرد تمام شد. بعد از آن به کرات به گوشم رسید که بعضی از معاریف و مشاهیر حوزه و دانشگاه و بسیاری از حوزویان و دانشگاهیان، فوق العاده از حرفهای شما ناراحت شدند. عده ای هم متعجب و آزرده شدند که چرا من این حرفها را زدم! این مسئله گذشت، تا اینکه آذر ماه سال ۸۳ از حوزه با من تماس گرفتند و گفتند که می خواهیم میزگردی برای جناب عالی بگذاریم.

شما هم به عنوان کسی که ارزیابی تان نسبت به وحدت حوزه و دانشگاه چنین است دعوت می شوید! گفتم من حرفهایم همان حرفهایی است که سال گذشته زده ام و فرقی هم نکرده است. گفتند یک نظرسنجی از حوزه ها و دانشگاهها انجام شده و از قضا، نتایج آن نظرسنجی حرفهای شما را مورد تأیید قرار می دهد.

یعنی تمام حرفهای شما در نظرسنجی تأیید شده است. همان آدمهایی که در جلسه آن روز بابت آن حرفها از ما ناراحت شده بودند دوباره از من

باید گفت که نه تنها هیچ گونه وحدتی وجود ندارد، بلکه زمینه و بستر لازم و مناسب هم برای وحدت وجود ندارد. وضعیت وحدت حوزه و دانشگاه در گذشته چگونه بوده است؟ جواب بسیار ساده و صریح این است که هیچ فرقی با وضعیت فعلی نداشته است، یعنی پنجاه سال پیش هم مثل الان بوده است!

دعوت کردند که همان حرفها را در جلسه دیگری تکرار کنم! متأسفانه به قدری نتایج این نظرسنجی ناگوار بود که از سوی مسئولان رده های بالا، دستور بایگانی داده شد. گفتم خُب، یک نسخه از این نظرسنجی را به من بدهید. گفتند ما نداریم، فقط نتایج را به ما اعلام کرده اند و گفته اند به سراغ فلانی و فلانی بروید. نتایج به قدری اسف بار بوده که در خبرنامه های ویژه و محرمانه هم چاپ نشد. البته من می دانم که برای چه این نتایج در خبرنامه ها هم انعکاس نیافته است زیرا دانشگاهیان در آن حرفهایی زده اند که جایی برای درز کردن ندارد و متقابلاً از جانب حوزویان هم موارد دیگری مطرح شده است.

زمانی که ۲۷ آذر ماه ۸۳ به حوزه رفتم، همان حرفهای سال گذشته را تکرار کردم و اگرچه برایم تلخ و ناگوار است اما نظر و ارزیابی ام این است. من هم از این اوضاع خشنود نیستم و بسیار هم ناراحت هستم که چرا اوضاع باید این گونه باشد چون من خود، وحدت حوزه و دانشگاه را ضروری و حیاتی می دانم. اما متأسفانه ارزیابی ام از وضعیت موجود این گونه است.

محور دوم صحبت من این است که به رغم این ارزیابی، لازم است تا ارزیابی دیگران نیز مطرح شود و مورد بررسی قرار بگیرد تا کنون هر آنچه را که عرض کردم، مبتنی بر ارزیابی شخصی ام بوده است؛ اما لازم است تا ارزیابی دیگران را هم به اجمال بیان بکنم. آنچه که مطرح می شود از جمله موارد تجلی و ظهور وحدت حوزه و دانشگاه است. من نظرات دیگران را که طی این ۲۵ سال در مجلات و سمینارها بیان می شود دسته بندی کرده ام و اینک خلاصه وار خدمتان عرض

ممکن است ما ده بیست سال درباره عدالت اجتماعی سخنرانی کنیم اما هم زمان میلیاردها میلیارد را غارت کنیم! این پدیده ها را متأسفانه در مملکتمان داریم. عالمان حوزوی و دانشگاهی ما باید با هم تعامل کنند تا پی ببرند چگونه باید با این پدیده ها برخورد کرد. ما جامعه اسلامی درست کردیم. وقتی در کشورهای دیگر مسئولی هزاران دلار را غارت می کند یا در سازمانی اختلاس می شود آن مسئول، معاونش و تمام سلسله مراتب آنجا را اخراج می کنند و از پست و مقام و وزارتخانه طرد می کنند. اما متأسفانه در کشور ما چنین غارت هایی صورت می گیرد اما به جای برخورد با این افراد، آنها پست بالاتری می گیرند! این مسئله، معضل اجتماعی سیاسی مهمی برای کشور محسوب می شود. عالم حوزوی و دانشگاهی باید درباره چنین پدیده هایی صحبت کنند و بحث کنند و راه حل های راهبردی برای آن را پیدا کنند. بحث کنند که این پدیده خاستگاهش کجاست؟ چه عواملی زمینه ساز بروز رانتهای دربار گونه است؟ چه کار باید کرد؟ سعی ما در انقلاب این بود که این نوع روابط شاهنشاهی را از بین ببریم اما متأسفانه برخی از چیزها مثل تشکلهای باندهای ثروت و قدرت، در جامعه تجدید حیات پیدا کرده است. با این پدیده ها چه باید کرد؟ حل این معضلات، تعامل و هم فکری می خواهد، بحث و گفت و گو می خواهد آن هم به مدد ارزشها و بینشهای اصیل و بومی اسلامی.

۳) انحای جدی و بنیانی هر گونه تبعیض محسوس و ملموس نهادینه شده، از قبیل تبعیض قضایی و حقوقی، تبعیض در نیل به مسئولیتهای مدیریتی و ... چرا باید نماینده ولی فقیه در تمام دانشگاهها روحانی باشد؟! مگر می خواهد درس فقه فردی بدهد؟! مگر می خواهد برای دانشجویان استخاره بکند؟! مگر قرار است مشکلات و مسائل فقهی از قبیل نجاست، طهارت و غیره را رفع کند؟! این سمت، سمت و مسئولیت مهمی است. این سمت متعلق به افرادی است که بیش از دیگران نسبت به دانشگاه شناخت داشته باشند و معارف اسلامی را

به معنای ارزشی - بینشی کلمه، نه به معنای فقه فردی، بشناسند. خیلی از دانشگاهیان هستند که بهتر می توانند این کار را بر عهده بگیرند. اصلاً برای این پست به فرد آشنا به فقه فردی احتیاج نداریم. التزام در روحانی بودن آن نماینده نیست. چرا باید این طوری باشد؟! چرا باید این نوع تبعیضها را روا بداریم؟! اگر همین الان پنج تن از اساتید بسیار متدین و از عقول دانشگاهی وارد جلسه بشوند، ما اکثراً تکانی نمی خوریم ولی اگر یک طلبه الان وارد بشود نظم مجلس به هم می خورد! چرا ما این تفاوت و تبعیضها را روا می داریم؟ چرا این کارها را می کنیم؟ این مسئله برای ما سنت شده است. کسی در این زمینه امر و نهی مان نکرده است و حتی نهادینه هم نیست. باید با این نوع تبعیضها مبارزه کنیم. ما باید به علم و عالم احترام بگذاریم نه به لباس، نه به پست و مقام.

۴) سوق دادن هر چه بنیانی تر حوزه و دانشگاه در جهت تعدیل دروس متعارف موجود در جهت نظریه پردازیهای معطوف به معضلات و مشکلات دارای ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه این نظریه پردازیها باید با توجه به مباحث فرهنگی و ارزشی بینش اسلامی صورت بگیرد. نظریه پردازیها در خلأ انجام نمی شود بلکه با ارزشها، نگرشها و بینشهای کلان درباره انسان، مبدأ، حیات و ممات دنیا صورت می گیرد. نه تنها ما، بلکه هیچ کس دیگری در دنیا این گونه نظریه پردازی نمی کند. این کمال علم ناشناسی و معرفت ناشناسی است که کسانی اعم از حوزویان و دانشگاهیان مدام توضیح می دهند و تصریح می کنند که باید بی طرفانه نظریه پردازی کرد،

بعد از ۲۵ سال متوجه شدیم که نه تنها آن انتظاری که داشتیم بر آورده نشد بلکه به طور موثق و مفصلی بعضی از این بچه های مسلمان را سکولار کردیم. چرا این اتفاق افتاده است؟! برای اینکه استاد معارف اسلامی درس خودش را داده و رفته، استاد رشته های خاص هم همین طور.

من مخالف این هستم که برای خوش آمد عده ای کف بزنیم، سوت بزنیم و بگوییم ان شاء الله همه چیز خوب است و کارها روبه راه است! این صحبتها و انتقادات باید در محافل دانشگاهی مطرح شود. باید صحبت کرد تا متوجه شویم کجای کاریم؟ چه داریم و چه داریم می کنیم؟ بانک جهانی پول برای خودش برنامه دارد و سیاست گذاری می کند اما ما هم داریم مثل آنها عمل می کنیم؟

در صورتی که این طور نیست. ما باید با نگرشها و قضاوت‌های قالبی و فرمالیستی مبارزه بکنیم. این طور نیست که هر دانشگاهی، غرب زده و فاسد است و هر کس حوزوی است اصیل، ارزش مدار و اهل دیانت است. اصلاً این طور نیست. ما برخی از غرب زده ترین افراد را در حوزه می شناسیم، آن هم در سطوح بسیار بالا، نه در سطوح میانی و پایین. من برخی از غرب زده ترین افراد را در حوزه و هم زمان برخی از ارزشمندترین و باتقواترین آدمها را در حوزه سراغ دارم و عکسش را هم در دانشگاه سراغ دارم. یعنی برخی افراد دانشگاهی مخالف با غرب و اندیشه های غربی و متعصب به ارزشهای دینی می شناسم. هدف من از طرح این مسائل این است که از این لباسها بیرون بیایید و معیار و میزان شما وابستگی نهادی یا لباس نباشد. هم در حوزه تقوا دیده می شود هم در دانشگاه. بی تقوایی، جهل و تحجر هم در حوزه پیدا می شود و هم در دانشگاه. از این قالبها باید بیرون بیاییم. این یکی از موانع بزرگ وحدت حوزه و دانشگاه است. یعنی همین نگاههای قالبی که به همدیگر داریم از موانع اصلی است در صورتی که ما از کنار آن به راحتی می گذریم. اما راهکارهای راهبردی ایجابی جهت تعمیر و بستر سازی وحدت حوزه و دانشگاه وجود دارد که برای استمرار و تحکیم انقلاب اسلامی به شدت به اجرای این راهکارها نیازمند هستیم. وحدت حوزه و دانشگاه برای استمرار و تحکیم انقلاب اسلامی ضروری و حیاتی است، خیلی لازم است، نمی گویم از نان شب واجب تر است.

من در شش محور این راهکارها را ذکر می کنم: (۱) مبارزه جدی جهت تعدیل و تغییر نگرشها و قضاوت‌های متقابل. یعنی به طور یک پارچه، با برخوردها و قضاوت‌های ناشایست و نافیانه برخورد کنیم. من خودم هر جا می نشینم یا در جمعی شرکت می کنم که برخوردهای نافیانه ویرانگر نسبت به حوزه یا دانشگاه وجود دارد بلافاصله برخورد می کنم. شما هم به سهم خود می توانید در تغییر و تعدیل این نگرشها و قضاوتها مؤثر باشید که هستید. با این دسته از افراد و نگرشها باید جدی برخورد کرد تا این نگرشهای ویرانگر، مهلک و مودیانه در جامعه ما نتوانند به این دو نهاد ارزشمند و مؤثر صدمه بزنند.

(۲) تعامل فکری پژوهشی جدی غیر تشریفاتی غیر متکلفانه. متأسفانه تعامل فکری پژوهشی بین حوزویان و دانشگاهیان وجود ندارد. جامعه شناسان دانشگاهی ما که جامعه شناسی غربی خوانده اند حرفهای خودشان را می زنند و حوزویان هم حرف خودشان را. باید با این برخوردهای غیر جدی مقابله کنیم و آنها را به تعامل جدی واداریم. باید بسترها و زمینه هایی را فراهم کنیم که اینها با هم حرف بزنند. انتقاد کنند، تعامل داشته باشند، یقه فکری هم را بگیرند! بحث کنند. به مفت خواری، فساد، غرب زدگی یا تحجر یکدیگر را متهم نکنند. این نوع کارها هیچ فایده ای ندارد. آخر و عاقبتی جز ضرر و زیان به این مملکت و به این مردم ندارد. باید با هم بنشینند و تعامل فکری داشته باشند. مثلاً بنشینند و بحث کنند که مشکلات این است آقای حوزوی شما نظرت چیست؟ آقای دانشگاهی شما چه می گوید؟ بستری فراهم کنیم تا اینها با هم بنشینند و درباره معضلات مملکت، نه معضلات غریبها بحث کنند. مسائل، مشکلات و معضلات جامعه خودمان را حل کنند و راجع به آن بحث و جدل بکنند، آن هم به مدد منابع بومی اسلامی، نه به مدد ارزشها و بینشهای غربیان.

ما در کشور، پدیدارهایی چون افسردگی جوانان، رانت خواری مسئولان و غیره را داریم، باید این مسائل موشکافی و تجزیه و تحلیل شود.

می کنم:

۱. ورود برخی طلاب به دانشگاه
 ۲. تدریس برخی دروس دانشگاهی در مدارس و مراکز حوزوی مثل دانشگاه مفید، باقرالعلوم (ع)، مرکز تربیت مدرس دارالشفاء، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و امثالهم.
 ۳. تدریس دروس معارف اسلامی در دانشگاهها
 ۴. ایجاد مراکز ترکیبی دانشگاهی- حوزوی مانند دانشگاههای امام صادق (ع)، باقرالعلوم (ع)، مفید و...
 ۵. تأسیس سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- ارزیابی ام نسبت به ورود طلاب به دانشگاه نخست این است که این مسئله و اقبال از آن را تأیید می کنم و مانند بعضی آن را توهم و تصور نمی دانم. نوعاً طلبه ها رشته های مرتبط با دروس حوزوی شان را در دانشگاهها می خوانند مانند الهیات و شاخه های مختلف آن اعم از فقه و مبانی آن، علوم حدیث، علوم قرآنی، فلسفه و کلام و غیره. به ندرت هم پیش می آید که طلاب، علوم اجتماعی یا علوم سیاسی یا جامعه شناسی بخوانند. اما از خودمان باید پرسیم که چه وحدتی میان حوزه و دانشگاه رخ می دهد که برخی از طلاب در برخی از رشته های دانشگاهی تحصیل می کنند؟ خیلی ساده بگویم اتفاقی که می افتد این است که ایشان دروس حوزوی را می خوانند ولی تعامل جدی آن دروس را با مباحث جامعه شناسی، علوم سیاسی یا علوم اجتماعی درک نمی کنند، چون حوزه یک مجموعه خاصی دارد و دانشگاه هم مجموعه خاص دیگری و این دو مجموعه تعاملی با هم پیدا نمی کنند.
- در مورد دوم، یعنی تدریس برخی دروس دانشگاهی در مدارس و مراکز حوزوی، من خودم در برخی موارد شاهد بوده ام که از تهران بعضی از اساتید را با ماشین به قم می برند تا در این مراکز تدریس بکنند. آن اساتید، ریاضی، اقتصاد خرد یا کلان، فلسفه غرب و موضوعات دیگر را تدریس می کنند و آن مدارس هم دروس دانشگاهی را می خوانند و دوره دانشگاهی را می گذرانند. ممکن است از خودتان پرسید که این

چگونه وحدتی میان حوزه و دانشگاهی است؟ یک استاد دانشگاهی از تهران به قم می رود، ریاضی، اقتصاد، فلسفه و... درس می دهد و دروس غربی در حوزه و مراکز حوزوی تدریس می شود! در کجای این قضیه تعامل بین حوزه و دانشگاه صورت می گیرد؟

اما درباره تدریس دروس معارف اسلامی در دانشگاهها، نمی دانم شما چه تجربه ای در این باره دارید. چون دروس شما اکثرشان اسلامی است لذا شاید خیلی متوجه نشوید که تدریس معارف اسلامی در دانشگاهها یعنی چه؟ چرا که شما دانشجویان علوم اسلامی هستید مثل دانشگاه امام صادق (ع) و علوم رضوی مشهد.

شما نمی توانید قضاوت کنید که تدریس این دروس به عنوان دروس اجباری در دانشگاهها چه حاصلی داشته است؟ برای درک این مسئله بهتر است دیدگاههای دوستانان را در دانشگاههای تهران، صنعتی امیر کبیر، علم و صنعت، اصفهان و ... درباره این دروس جویا شوید. آنها خواهند گفت: دروس نمره آور، رفع مشروطی و رفع خستگی و گاهی هم تعبیرات زننده و نامناسب برای این دروس به کار می برند. یعنی اینکه این دروس به عنوان حقیرترین دروس دانشگاهی مطرح شده است. شما رشته ها و دانشگاهتان را نگاه نکنید. حساب شما جداسی! باید به این پرسش پاسخ داده شود که دروس معارف اسلامی چه جایگاهی برای بچه های مسلمان در دانشگاهها پیدا کرده است؟ این بچه ها ارمنی، یهودی یا غیر مسلمان نبودند و نیستند. متأسفانه این دروس طوری جا افتاده است که دانشجویان باید از آن نمره به دست بیاورند. کلاس این درسها، جای خنده و شوخی است، کلاس جیم فنگ و بی خیالی است، همان اصطلاحاتی که اکثر دانشجویان به کار می برند. تعابیر بسیار موهنی برای دروس معارف به کار می رود.

در رابطه با آینده حوزه و دانشگاه تنها چیزی که می توانم بگویم این است که آینده نیز تا حد زیادی محصول حال و گذشته است. آینده قابل پیش بینی هم کماکان شبیه به وضع کنونی خواهد بود.

به دانشجویی که صد واحد مهندسی، پزشکی، حسابداری و فلسفه می‌خواند، حدود ده واحد دروس معارف می‌دهند تا به صورت اجباری بگذرانند، این یعنی چه؟! آیا اینها تعاملی با فیزیک و شیمی، دروس فنی و مهندسی و پزشکی دارد؟! آیا تأثیر متقابلی دارد؟! آیا معارف اسلامی نفوذی در این دروس دارد یا نه؟! آیا این دروس بر کسانی که مهندسی یا جامعه‌شناسی یا رشته‌های دیگر را می‌خوانند تأثیر می‌گذارد؟ نه برای دانشجو و نه برای اساتید، چنین چیزی وجود ندارد و حتی ممکن هم نیست.

حال به مورد چهارم بپردازیم. حدود بیست و اندی سال پیش، عزیزان و دلسوختگانی به نیت وحدت حوزه و دانشگاه دانشگاهی تأسیس کردند که هم دروس اسلامی، البته نه به صورت دو سه واحدی بلکه به صورت خیلی جدی‌تر، تدریس شود و هم زمان دروس تخصصی آن رشته مانند مدیریت، علوم سیاسی و غیره نیز تدریس شود. اسم این دانشکده‌ها را هم دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی و غیره گذاشتند. فکر مؤسسان این مراکز این بود که به نوعی، در ذهن دانشجویانی که به این مراکز وارد می‌شوند، این دو مجموعه پیوند بخورد و این دانشجویان بتوانند تولیدکننده علوم اجتماعی بومی، علوم سیاسی اسلامی، اقتصاد اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی شوند. امید و انتظار آنان، امید و انتظار بسیار پسندیده‌ای بوده و هست. اما بعد از ۲۵ سال متوجه شدیم که نه تنها آن انتظاری که داشتیم برآورده نشد بلکه به طور موثق و مفصلی بعضی از این بچه‌های مسلمان را سکولار کردیم. چرا این اتفاق افتاده است؟!

یک استاد دانشگاهی از تهران به قم می‌رود، ریاضی، اقتصاد، فلسفه و... درس می‌دهد و دروس غربی در حوزه و مراکز حوزوی تدریس می‌شود! در کجای این قضیه تعامل بین حوزه و دانشگاه صورت می‌گیرد؟

متأسفانه به قدری نتایج این نظر سنجی ناگوار بود که از سوی مسئولان رده‌های بالا، دستور بایگانی داده شد. گفتیم خُب، یک نسخه از این نظر سنجی را به من بدهید. گفتند ما نداریم، فقط نتایج را به ما اعلام کردداند و گفته‌اند به سراغ فلاتی و فلاتی بروید. نتایج به قدری اسفبار بوده که در خبرنامه‌های ویژه و محرمانه هم چاپ نشد. البته من می‌دانم که برای چه این نتایج در خبرنامه‌ها هم انعکاس نیافته است زیرا دانشگاهیان در آن حرفه‌ای زدداند که جایی برای درز کردن ندارد و متقابلاً از جانب حوزویان هم موارد دیگری مطرح شده است.

برای اینکه استاد معارف اسلامی درس خودش را داده و رفته، استاد رشته‌های خاص هم همین طور. دانشجوی جوان نوزده بیست ساله هم هر دو درس را به خوبی خوانده است اما این دروس یا با هم تعاملی نداشتند یا اگر داشتند خیلی کم بوده است. اگر از دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر پرسید که نظر اسلام راجع به مسئله اختصاصی آن رشته چیست؟ می‌گوید نمی‌دانم. می‌گویند نمی‌دانم. اما این سؤال را از دانشجویان امام صادق (ع)، باقر العلوم (ع)، مفید و غیره پرسید، هزار آیه و حدیث برایتان می‌آورد و مفصل صحبت می‌کند، کم هم نمی‌آورد. اما وقتی از آنها پرسید که اینها چه ربطی به اقتصاد یا علوم سیاسی دارد، می‌مانند. یعنی ما متدین‌ترین بچه‌هایمان را سخت سکولارشان کرده‌ایم. سکولاریسم را آرام آرام در میان بچه مسلمان‌هایمان وارد کرده‌ایم. زمانی که آنها بزرگ شوند، تشکیل خانواده بدهند، بچه های آنها از آن سکولارها خواهند شد. این فرد دچار بدفهمی شده و نمی‌تواند ربط اینها را بفهمد. بنابراین آن عده‌ای که فکر می‌کنند این مورد یکی از تجلیات وحدت حوزه و دانشگاه است من به واقع عکس آن را به شما ثابت می‌کنم. این دانشگاهها و مراکز، نطفه‌های اساسی، جدی و ساختارمند ایجاد سکولاریسم هستند! اگرچه هدف و نیت ما ابداً این مسئله نبوده است ولی حاصل، دو صد افسوس، این گونه شده است.

درباره سازمان سمت هم باید بگویم که به عنوان یکی از نمودهای وحدت حوزه و دانشگاه مطرح و معرفی می‌شود اما اشتباه نشود فکر نکنید که با آنها مشکلی دارم، نه. زیرا بنده با سازمان سمت و مسئولان آن ارتباط نزدیک دارم و کتابهایم را به سازمان سمت می‌دهم و ترجیح می‌دهم که جایی دیگر هم ندهم. شما آثار آنها را نگاه کنید و بگویید که چه وحدتی رخ داده است. آیا نگاه کردن آثار کار دشواری است؟ آثار آنها را در هر حوزه‌ای که دوست داریم اعم از مدیریت، جامعه شناسی، علوم سیاسی و... نگاه کنید. می‌بینید که اکثر این کتابها یا ترجمه منابع غربی است یا اقتباس و تألیفی است با همان نگاه و رویکرد غربیها. کتابهای بومی در زمینه جامعه‌شناسی در چارچوب اسلامی نوشته نشده است. در اقتصاد، مدیریت و غیره هم همین طور است. ما عمدتاً بر اساس قوانین صندوق بین‌المللی پول، سیاستهای اصلی اقتصادی پولی و مالی کشورمان را اداره می‌کنیم. این طور نیست که نظریه پرداز اقتصاد اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی و علوم اجتماعی اسلامی اینجا نشسته است و راجع به مسائل مربوط نظریه پردازی کرده است. من مخالف این هستم که برای خوش آمد عده‌ای کف بزنیم، سوت بزنیم و بگویم ان شاء الله همه چیز خوب است و کارها رو به راه است! این صحبتها و انتقادات باید در محافل دانشگاهی مطرح شود. باید صحبت کرد تا متوجه شویم کجای کاریم؟ چه داریم و چه داریم می‌کنیم؟ بانک جهانی پول برای خودش برنامه دارد و سیاست گذاری می‌کند اما ما هم داریم مثل آنها عمل می‌کنیم. یعنی به رغم آن همه شعار و ادعا به سیاستهای آنها عمل می‌کنیم. بیرون از این اتاق و فضای دانشگاه که این مسائل گفتنی نیست. اهل علم باید این مسائل را بگویند و چالشها را تجزیه و تحلیل کنند. ما باید از سر غیرت و ارزش مداری اسلامی به فکر چاره باشیم.

اما در ادامه صحبت از محور سوم بحث موانع وحدت حوزه و دانشگاه را ذکر خواهم کرد. پاسخ من به این مشکلات بسیار ساده است. پاسخ همان است که در سه محور بخش اول

سخناتم بدانها اشاره کردم.

یعنی جدایی و همپوشانی بسیار اندک بین حوزه های معرفتی یعنی حوزه‌ها و دانشگاهها، یکی از موانع وحدت است. عدم تعامل فکری پژوهشی مانع بزرگ دیگری است. سومین مانع، نگرشها و قضاوتهایی است که حوزویان نسبت به دانشگاهیان و دانشگاهیان نسبت به حوزویان دارند. عده‌ای هم فکر می‌کنند که هر کس در لباس روحانیت باشد دیگر مجسمه تقواست! کی این حرف را زده است؟! این طوری نیست! ما برخی از بی‌تفاوتترین آدمها را در این لباسها می‌شناسیم. باید این حرفها را بزنیم. باید این مسائل را از هم تشخیص بدهیم. باید جرئت کنیم و بگوییم که متأسفانه برخی از بی‌تفاوتترین آدمها را در این لباسها سراغ داریم و عکس آن نیز صادق است که برخی از متقی‌ترین آدمها را در لباس شخصی و میان دانشگاهیان سراغ داریم. این تعرض به نوعی نگرش حوزویان و دانشگاهیان است. اعتبار و خدماتشان نسبت به فرهنگ که مشخص است.

ارتزاقشان هم مشخص است. منبری می‌روند و نمازی می‌خوانند و کار به آن صورتی ندارند و اینها نگرشهای رایج نسبت به حوزویان است و عکس آن هم می‌گویند که این دانشگاهی مجسمه علم و دانش است یا اینکه مجسمه معاصی و گناه و فساد است!

باید به این پرسش پاسخ داده شود که دروس معارف اسلامی چه جایگاهی برای بچه‌های مسلمان در دانشگاهها پیدا کرده است؟ این بچه‌ها ارمی، یهودی یا غیر مسلمان نبودند و نیستند.

متأسفانه این دروس طوری جا افتاده است که دانشجویان باید از آن نمره به دست بیاورند. کلاس این درسها، جای خنده و شوخی است، کلاس جیم فنک و بی‌خیالی است، همان اصطلاحاتی که اکثر دانشجویان به کار می‌برند. تعابیر بسیار موهنی برای دروس معارف به کار می‌رود.